

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم استاد در اینجا به مناسبت متعرض شدند در بحث صحیح و اعم در باب الفاظ معاملات به این مناسبت که مرحوم نائینی یعنی اساساً صاحب کفایه وارد این بحث شد که مراد از اسباب و از اسباب است یا از مسببات، اینجا متعرض کلام مرحوم استاد شدیم در این کتاب در مطلبی که ایشان فرمودند به مناسبتی چون بحث معاملات از موارد انشاء هست ایشان متعرض بحث انشاء شدند که آیا این تعریفی که راجع به انشاء کردند به این معنا که ایقاع المعنی بلفظ یقارنه این درست نیست و این معنا اگر چه مشهور است صحیح نیست.

عرض کردیم این مطلب را از مرحوم استادشان آقای اصفهانی گرفتند و دیگر معروف شده به مسلک اعتبار نفسانی یعنی بعبارة اخرى ایشان می خواهند ارزش لفظ را در حد ابراز بدانند چه بخواهد در اخبار باشد چه بخواهد در انشاء باشد، در باب اخبار ابراز می کند امر واقعی را این اسمش خبر است در باب انشاء ابراز می کند آن اعتبار نفسانی را آن که در نفس خودش اعتبار کرد مثل علقه ی زوجیت این را در باب انشاء می گویند و اما اینکه خودش باشد ایشان فرمودند بده ان اللفظ فانه من ارادوا به صفحه ی ۲۰۳ الایجاد التکوینی الخارجی فهو غیر معقول بده ان اللفظ لا یكون واقعاً فی سلسلة علل وجوده و أسبابه.

عرض کردم شاید تعبیر ایقاع کردند نگفتند ایجاد المعنی ایقاع یعنی در واقعیت خودش در حد خودش یا به اصطلاح امروزی ها در نفس الامر و نفس الامر اوسع از موجود است اوسع از وجود است مرادشان در آن واقعی که خودش دارد در حساب کردند نه در وجود که حالا ایشان بگویند. این احتمال که تکوینی باشد خوب واضح است.

و ان ارادوا به الإیجاد الاعتباری فیرده انه یوجد بنفس اعتبار المعبر سواء كان هناك لفظ یتلفظ به أم لم یکن؟ و نفس اعتبار این است اعتبار ایجاد می شود عرض کردم مشکل کار در همین جاست که ایشان تصور فرمودند یا مرحوم آقای شیخ محمد حسین که به نفس اعتبار این پیدا می شود.

عرض شد راه صحیح و روش درست در این تفکر این است که اصولاً بدانیم معانی انشائی معانی هستند اموری هستند که وجود ندارند واقعیت ندارند در صوق واقع خودش هم نیست اصلاً فرض انشاء این است که نیست و فرض انشاء ایناست، همین کلمه ی انشاء یعنی ایجاد، ایجاد می خواهد بکند ایقاع می خواهد بکند اصلاً معنایش همین است.

پس در باب انشائیات نگاه نمی شود به مجرد اعتبار نگاه می شود به آن واقعی را که ایشان می خواست ایجاد بکند عرض کردیم شبیه به این بحث هم در صیغهی افعّل دارند، مثلاً اگر گفت آب بیاور این جا آمدند دو تا غرض تصور کردند یکی غرض اقصی اصطلاحاً اسمش را گذاشتند و آن ایجاد داعی در طرف برای آب آوردن یعنی خودش نمی خواست آب بیاورد شما ایجاد داعی کردید این غرض اقصی را اگر تخلف از امر ندارد یعنی اگر گفت آب بیاور این غرض اقصی مترتب می شود.

یکی هم غرض ، این ادنی اشتباه گفتم، یکی هم غرض اقصی است آن تحقق آب در خارج این تخلف پیدا می کند و اما غرض ادنی تخلف پیدا نمی کند اگر گفت آب بیاور ایجاد داعی کرد اما اینکه او آب بیاورد یا نیارد ممکن است تخلف پیدا بکند و ممکن است انجام بدهد یعنی در باب اوامر نظرشان به همان مرحلهی ایجاد داعی است همان غرض ادنی، شبیه این را هم در بقیه موارد انشاء تصور کردند ایشان اینطور تصور کردند و لذا اینها آمدند گفتند که غرض از امر همین ایجاد داعی است و اما آن عمل نه .

و لذا عرض هم کردیم کرارا مرارا عدهی زیادی مخصوصاً این اواخر و از قدیم هم بود تازگی ندارد الان به یک شکل دیگری مطرح می کنند که باب امتثال یعنی تحقق آن عمل این اصولاً از عهدهی آمر خارج است آمر فقط وظیفه اش ایجاد داعی است بگوید آب بیاور، این را در داعی در او ایجاد بکند، اما آب آوردن در خارج از عهدهی او خارج است و ما عرض کردیم ظاهراً درست نیست این مطلب ایجاد داعی که هست اما ظاهراً وقتی می آید می گوید آب بیاور هدفش این نیست که فقط ایجاد داعی بکند ظاهراً هدفش تحقق آوردن آب در خارج است و لذا وسائل و طرق لازم را انجام می دهد برای اینکه این طرف کار را انجام بدهد و در خارج به انجام برساند این یک تصویری است در حوزه ها که خیال می کنند به اصطلاح این مثل امر مثل انشاء فقط هدف همین اعتبار است اینکه ایشان ، البته ایشان نفرمود این مطلب را عرض می کنم برگشت این کلام به این است.

یعنی این وقتی می گوید مثلاً در اعتبار ادبی شیری به دیدن من آمد مرادش از شیر مثلاً انسان شجاع است این فقط اعتبار کرده او را به صورت شیر انسان شجاع را اعتبار کرده اما این که حالا این در واقع اثری که از این اعتبار برای چه جهت بود یعنی نکته اش این است، اعتبار به این جهت بود که ایجاد خوف در طرف مقابل بکند اعتبار ادبی برای تاثیر در احساسات و عواطف است اعتبار قانونی برای ترتب آثار خارجی است ترتیب آثار واقعی است.

عرض کردیم این چون مرحوم آقای طباطبائی در ادراکات اعتباری اصول فلسفه او اعتبارات ادبی بحث کردند نه اعتبارات قانونی هم داریم چه در اعتبارات ادبی چه در ، دقت بکنید، یک چیزی نیست ، یک شما هستش می کنید به چه عنوان به همین که اعتبار کردید به لحاظ آثار ، به لحاظ آثار نباشد هست معنا ندارد چون نیست، تأمل بفرمایید چه عرض می کنم.

شما اگر اعتبار کردید ایشان شیر است یا مثلا فیل است یا مثلا حیوان دیگری است یا ماه است یا خورشید گفت حبیبی شمس ، قمر ، اعتبار خورشید کردید این برای اینکه یک حالتی در او ایجاد بکند اگر بنا باشد که شما در افق نفس اعتبار بکنید کافی باشد که این اعتبار نیست اشتباه کار به نظرم شبیه بحث اوامر گرفتند و لذا ما کرارا عرض کردیم بر خلاف این تصویری که الان رایج است مقام امثال هم مد نظر شارع هست این نیست که مقام امثال مد نظر نباشد.

این به مقام امثال هم نظر دارد الان تصور شایع و لذا این قائل هم هستند اجتماع امر و نهی مثلا ، مقام امثال ، و لذا عرض کردیم حتی در همین اخیرا در همین جمهوری اسلامی تا وقتی وظیفه‌ی مجلس را می‌گویند یکی قانون گذاری یک نظارت بر اجرای قانون ، این نظارت بر اجرای قانون همان مقام امثال است که آیا اصلا این عمل انجام شد یا نشد این به معنا نگفت آب بیاور فقط ایجاد داعی بکند این آب را هم می‌خواهد بحث فقط ایجاد داعی نیست.

عرض کردم الان تصور شایع این است که چون ما عرض کردیم هفت محور حکم را بررسی کردیم محور ششم محل کلام است که مرحله‌ی تنجز باشد مرحله‌ی ششم بحثی که در آنجا هست که اگر حکم فعلی شد یعنی ارسال رسل شد انزال کتب شد آیا رسیدنش به مکلف هم شرط است یا نه، خوب گفتیم بنا بر مشهور همین طور هم هست تنجز پیدا می‌کند بر رسیدنش بر، آیا این رسیدن به مکلف به هر نحوی شد از هر طریق، این که مرحوم شیخ می‌فرماید قطع طریقی حجت است از هر سبب باشد این ناظر به این معناست.

این که آقایان اخباری می‌گویند قطع حاصل از قیاس و از ادله‌ی غیر شرعی حجت نیست به این معناست یعنی شارع در این مرحله‌ی تنجز هم تاثیر گذار است. آن آقایان البته بحث را این جور مطرح نکردند عرض کردیم کرارا لکن آن آقایانی که می‌گویند قطع من ای طریق حسن در کتبی که بعد از اخباری‌ها یعنی بعد از مرحوم وحید بهبهانی تا زمان شیخ نوشته شده تصریح دارند که اگر قطع از قیاس حاصل شد آن قطع حجت است شیخ هم همین را می‌خواهد بگوید من ای طریق حسن این در رد اخباری‌هاست که آن‌ها می‌گفتند نه قطع هم باید از یک طریقی باشد که شارع معین کرده اگر شارع معین نکرده یا اگر شارع نهی کرده مثل قیاس حتی اگر قطع پیدا شد آن قطع حجت نیست این تمام بحث رسائل که دیگر آقایانی که بعد از رسائل آمدند البته در اینجا مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی هم مخالفت دارند لکن مشهور مثل مرحوم آقا ضیاء مثل مرحوم نائینی مثل مرحوم آقای خوئی اینها با مرحوم شیخ هماهنگ هستند.

و عرض کردیم این مطلب را شیخ از مشایخش گرفته و عرض کردیم این مطلب اساسا در تفکرات شیعه ابتدایش می‌شود گفت بروز و ظهورش از زمان علامه است اما در کتب اهل سنت چون اینها ظن و حجت دانستند قطع را به طریق اولی حجت دانستند این بحث ذاتیت اصلا در حجیت معنا ندارد.

.....

علی ای حال کیف ما کان این بحث این است که آیا شارع و مقنن در مرحله‌ی تنجز هم می‌تواند دخالت کند یا نه ما عرض کردیم انصافاً مشکل ندارد بگویند آقا قانونی که در روزنامه‌ی فلان نوشت مجلس آن هم به شرطی که مثلاً درب مجلس زده باشند آویزان کرده باشند به این شرط آن قانون منجز است مشکل خاصی ندارد از نظر قانونی مشکل ندارد معنی کردن از قطع و غیر قطع به لحاظ اینکه این مطلب در اختیار شارع است مشکل خاص ندارد این محور ششم بود آن پنج تا محور قبلی را به شارع نسبت می‌دهد این یکی محل کلام است.

یکی از حضار: آقا اثباتاً هم دلیل هست که قطع حاصل بر احکام باید حاصل من کتاب والسنة باشد؟

آیت الله مددی: خوب زیاد دارد. قیاس درش ندارد که ظن حاصل بشود.

اصلاً روایت علم که در روایات ما آمده مراد طریق اهل بیت است علم یعنی این، یعنی آن راهی که درست به قرآن و سنت رسول الله رسیده باشد و ما عرض کردیم کراراً قیاس به نظر ما چون مرحوم شیخ هم بحث قیاس را و شیخ و دیگران در بحث دلیل انسداد هم آوردند به مناسبتی که آیا به اصطلاح اگر ظن حجت شد قطع هم به طریق اولی عرض کردیم در آنجا اصلاً بحث قیاس بحث قطع و ظن اصطلاحی نیست نه وقتی نهی از قیاس شد مطلقاً فرقی نمی‌کند.

اینکه شارع نمی‌تواند نهی بکند خوب می‌تواند چه مشکلی دارد، و عرض کردیم اصولاً به مناسبت آن، حالا نه بحث انسداد، به مناسبت بحث اصول عملیه متعرض شدیم حق نزد ما این است که قیاس ارزشش ارزش اصل عملی است، البته اصل عملی مسبق، من یک گفتم انسداد به مناسبتی مرحوم شیخ در امارات غیر معتبره به عبارت دیگر اصطلاحاً این طور است که در این کتب اصولی متاخر ما قیاس را جزو امارات گرفتند، امارات غیر معتبره اما عرض کردیم شواهد نشان می‌دهد که قیاس از نوع اصل عملی است از نوع، لکن اصل عملی محرز مثل قاعده‌ی ید، مثل فرض کنید سوق مسلم، مثل استصحاب، الی آخره جزو اصول مثبتة التفسیر موکول الی محله دیگر بحث خودش طولانی شده است.

علی ای حال این بحث را که اگر از قطع از هر راهی، این روشن نیست یعنی این اعتبار قانونی هست قانون ممکن است بگوید آقا شما برای رسیدن به حکم از این راه باید، کما اینکه ممکن است بگوید حتی اگر قطع پیدا شد سؤال بکنید مع ذلک، عرض کردیم این مسالهی حجیت قطع یک مسالهی اجتماعی است یک مسالهی سیره‌ی عقلانی است، سیره‌ی عقلانی به زمان و مکان و شرائط و تمدن و فرهنگ و این‌ها تأثیر پیدا می‌کند، تأثیر پیدا می‌کند.

فرض کنید در زمان سابق اگر می خواست بگوید به قطعیت هم عمل نکند مشکل بود اما این جا دیگر نه فرض کنید بزنید به سایت مجلس پرسید ببینید این هست می گوید بعد بزنید به سایت وزارت کشور یا بزنید به سایت استانداری مشکل ندارد حتی با سایت اول هم قطع پیدا می شد اما این چهار پنج طریق دیگر هم پشت سرش اضافه کنیم مشکلی الان ندارد در سابق داشت الان این مشکل ندارد .

یکی از حضار : استاد نکته ای حجیت را چه چیزی قرار می دهید اینها چون کاشفیت قرار می دهند ذاتی می شود.

آیت الله مددی : چرا ؟ خوب توضیح

یکی از حضار : ما حجیت را چه چیزی قرار می دهیم که می توانیم قطعی

آیت الله مددی : عرض کردیم حجیت نکته اش آن الزام به اصطلاح حالا به قول آقایان احتجاج المولی علی العبد والعبد علی المولی ، معیار حجیت را و عرض کردیم نکته ای چون آقا ضیاء دارد دیگران هم دارند که حجیت دائر مدار کشف است عبارت مرحوم شیخ در رسائل بمعنی لزوم العمل علی طبقه این که خیلی بعید است حجیت به معنای لزوم عمل ، حالا اینها را چون شرح دادیم دیگر تکرار نمی کنیم چون در این بحث جایش این جا نیست ، توضیحش در محل خودش ، این که به معنای کشف باشد ما به عنوان دیگری مطرح کردیم که آیا صفات نفسانی حالا می خواهد قطع باشد ظن باشد خوف باشد هر چه باشد آیا صفات نفسانی که یک رابطه ای واضحی با خارج ندارد می توانند معیار حجیت قرار بگیرند می شود اما نشده عملا این کار نشده است.

آن وقت نسبت به قوانین هم فرق می کند نسبت به زمان ها فرق می کند ممکن است بگوید شما از قطعی هم که برای شما پیدا شده ارزش ندارد فرض کنید ده تا روزنامه این مطلب را نوشتند تا روزنامه ای مجلس ننویسد ارزش ندارد. روزنامه ها هم از قول خبرنگاری که در مجلس بوده گفته این قانون تصویب شد و فلان ، نوشتند این مطلب را خوب این معقول هست این که مشکل خاصی ندارد ، این که مرحوم شیخ می فرماید و دیگران آقایان که بعد از ایشان .

اینها چون حجیت را به معنای کشف گرفتند عرض کردیم کشف به نفسه کافی نیست در حجیت مخصوصا اگر حجیت لزوم عمل باشد ما موارد بسیار زیادی یقین پیدا می کنیم لزوم عمل هم نمی رسد ، یقین داریم مرده تکان نمی خورد، اما نزد مرده نمی خواهیم در اتاقی که مرده هست می ترسیم مراتب زیادی هست که کشف و یقین و اینها کامل است اما عملا لزوم عمل دنبال آن نیست. آن من علم عمل مراد چیز دیگری است حالا وارد آن بحث نشویم.

علی ای کیف ما کان پس دقت بکنیم بحث را این که ایشان می گوید وجود بنفسه اعتبار معتبر این وجود یعنی چه این انشاء وجود بنفس

اعتبار المعتبر ، من عبارت می خوانم که نحوه ی مناقشه ، چه چیزی وجود ؟ این چیزی که نبوده شما اعتبار کردید روی چه جهت ؟

چون اعتبار زاویه می خواهد چون واقع که نیست فرض این است که نیست پس واقعی ندارد عرض کردم واقع مثلا من دارم می بینم این درخت ها را این زاویه نمی خواهد اما اگر گفتم من در ملک فلانی هستم این زاویه می خواهد اعتبار اصولا زاویه می خواهد، چون مفروض این است که نیست وقتی نیست زاویه می خواهد آن زاویه ای که خواست یا تاثیر بر عواطف و احساسات و این جور چیزهاست یا می خواهد ترتیب آثار خارجی و اجتماعی یا فردی بدهد ترتیب آثار می خواهد بدهد این ترتیب آثار بدون ابراز درست نمی شود و لذا می گویند ایقاع المعنی .

چون آن معنا ، یک معنایی بود که وجود نداشت خوب دقت کردید ؟ الان می خواهد وقوع پیدا کند در ظرف خودش ، حالا ظرفش ترساندن طرف مقابل است یا تشویق است، مثلا احلی من العسل مثلا می خواهد تشویقش بکند این تا ابراز نشود این حالت پیدا نمی شود شما اعتبار کردید فی نفستان احلی من العسل چه ارزشی دارد چه تاثیری بر طرف مقابل می گذارید؟ و نکته اش هم این بود به خاطر تاثیر شما آمدید این کار را کردید شما آمدید گفتید احلی من العسل به خاطر تاثیر و الا اگر تاثیر نبود که نمی گفتید احلی من العسل دقت کردید؟ آن اثری که ، آن زاویه ای که شما دیدید آن زاویه، من دیگر کار ندارم من فقط دیدم اعتبار کردم حالا می خواهد تاثیر بکند یا نکند خوب این خلاف اعتبار است این شبیه آن بحث اوامر است شبیه آن بحث است.

من گفتم ایجاد داعی کردم آن دیگر باید وظیفه ی عبودیتش را انجام بدهد نه این کافی نیست و لذا الان هم متعارفشان این است که اگر می خواهد کاری انجام بدهد قانونی را وضع بکند لوازم ایجاد و تحقق آن را در خارج انجام بدهد بیاید یک قانونی وضع بکند مثلا جوان ها شانزده ساله ازدواج بکنند می گویند خوب بودجه اش از کجا یعنی مواردش کیفیت صرفش کیفیت اجرا را می آیند در نظر می گیرند بدون آن که اصلا نمی شود تا موارد اجرا را در نظر نگیرند بخواهد بگوید این کار بشود لقلقه ی لسان است.

عرض کردیم اعتبار ، اعتباری که انسان ، ایشان خیال کردند به مجرد اعتبار دیگر این شد عرض کردیم در مساله ی عقدۀ تعرض کردیم به مساله ، در مساله ی عوارض اصولا آن چه که انسان زاویه ای با خارج پیدا می کند باید تاثیر را در نظر گرفت و قابلیت بیاید بگوید شما قرض بده من صد میلیارد به این آقا من ضامن هستم خوب آقا تو ده میلیون تومان در تشکیلات نداری چطور صد ؟ اصلا عقدۀ محقق نمی شود دقت کنید. اصلا این عهده محقق نمی شود، در وعاء اعتبار محقق نمی شود این عهده ای به عهده نمی تواند بگیرد. من تضمین می کنم تو که چه صلاحیت نداری ، چطور تضمین می کنی ؟ اوامر قانون می گذارند که مثلا جوان های کذا باید ازدواج کنند خوب این بودجه می خواهد، کیفیت می خواهد، کیفیت اجرا می خواهد، وسایل اعلام می خواهد رسانه می خواهد، به حساب مساله ی مسکن، هزار تا مساله دنبالش هست شما یک مطلبی را بدون اینکه لوازم اجراش را در نظر نگیرید می گویند لقلقه ی لسان است، حکم نیست که .

یکی از حضار: عبارات مولای حکیم بله این طوری است ولی خیلی از اعتبارات هستند که حکیمانه است و می شود مثلا

آیت الله مددی: خوب دیگر یعنی مگر دیوانه باشد. لقلقه ی لسان بگوید، به او بگوید این کار را نکنید.

یکی از حضار: عرف ضامن می داند کسی که دین میلیاردها دلار را

آیت الله مددی: و قابلیت هم نداشته باشد؟

یکی از حضار: حتی اگر

آیت الله مددی: ببخود گفتند لقلقه ی لسان است اینها

یکی از حضار: این دیگر غیر حکیمانه است.

آیت الله مددی: نه غیر حکیمانه رویش آثار بار نمی کنند.

یکی از حضار: شاید نفسش را ضامن می کنند.

آیت الله مددی: کفالت یعنی که آن را هم زندان می اندازند خوب این اصطلاح باعث می شود تحول الی عقد آخر، از ضمان تبدیل

می شود به کفالت و این تبدیل را قبول نکردیم، چرا این را گفتند مثل اینکه بعثتک بلا ثمن می گویند تبدیل می شود به هبه، چون بیع بلا ثمن

که نداریم این را اصطلاحا عرض کردیم از کتاب سنهوری هم خواندیم مثال ایشان را در فقه غربی به قول ایشان در قوانین غربی خواندیم

اسمش شد نظریه التحول الی عقد آخر، یعنی آن عقدی را که شما ابراز کردید متحول بشود.

ولذا حالا که ایشان فرمودند این نکته را هم عرض بکنم. شاید مرحوم آقای خوئی یا مرحوم آقای اصفهانی نظرشان این نظریه را قبول

داشته من فکر نمی کنم حالا در آثار مرحوم آقای شیخ محمد حسین دقیقا ندیدم آثار آقای خوئی هم یاد نمی آید الان ایشان، شاید چون

می گوید قصد عمده ی اعتبار است این نکته را دقت بکنید می گوید مثلا اگر گفت اعرتک هذا الطعام این مثال را سنی ها زدند مبسوط

سرخسی دارد، این طعام را به تو عاریه دادم، می گوید که عاریه ی طعام که معقول نیست چون عاریه چیزی امانت نزد طرف بماند و درش

تصرف بکند بخواهد در طعام تصرف بکند از بین می رود دیگر چطور برگرداند معنا ندارد عاریه ودیعه معنا دارد عاریه در طعام معنا ندارد

لذا اینها آمدند گفتند يتحول الی القرض، یعنی قصدش چه بود قصدش این بود که طعام در اختیار شما باشد مصرفش بکنید بخورید بعد

به من برگردانید، ببینید.

یک چنین عقدی که تصرف بکن بعد برگردان اسمش قرض است اسمش عاریه نیست، عاریه یعنی تصرف، مثلا کتاب را بخوان بعد به

من برگردان عاریه معنایش این است انتفاع است. شما اگر انتفاع کردید عین از بین می رود دیگر قابل برگشت نیست که.

مگر این ها این کسانی که اعتبار معتبر گرفتند قصدشان این باشد، عرض کردم اهل سنت این طور هستند و عرض کردم در قوانین جدیدشان هم ، قوانین جدید اهل سنت که در ترکیه در مجله آمده اصلا ماده ی قانونی است در همان مقدمات مجله اگر نگاه کنید ماده ی دوازده، یا سیزده است. العقود تابعة للمقاصد والمبانی لا للالفاظ والمعانی، که بعدها در یعنی قبل ها در کتب ما هم العقود تابعة للقصود آمده است.

در همین بحث مکاسب هم که الان مشغول هستیم یادم رفت دیروز بگویم وبتبعیة العقود للقصود در خود مکاسب دارد، من خواستم آنجا هم این توضیح را بدهم آقایان اگر نگاه کردند مراجعه فرمودند ، عرض کردیم این مطلب را این جور معنا کردند که قصد را حساب بکنید یعنی اعتبار معتبر ولو لفظی که ابراز شده به او وافی نیست مثلا گفته بعثتک ، لکن مراد تملیکی است که مجانی باشد بلا ثمن یعنی می خواسته بگوید من یک جوری به تو هدیه دادم که بر نگردم ، اگر می گفت هبه ، هبه مثلا درش چون جواز دارد به عقود جائزه است برگردد می خواسته بگوید یک جوری می خواهم بدهم که اصلا بر نگردم هم هبه باشد هم ، لذا گفت بعثتک بلا ثمن .

مثل فروختن، کانه فروختم ملک تو شد فقط پول نمی گیرم یعنی هبه، این بحث را عرض کردیم صحیحش این است که این عقد درست نیست البته احتمالات را هم عرض کردیم کرارا مرارا آن اگر گفت اعترک هذا الطعام آن هم درست نیست. شاید مراد این آقایان شاید یعنی احتمال می دهم ، شاید البته آن جا مراد اعتبار معتبر نیست، وقتی می گوید بعثتک، تلفظ می کند بعثتک اعتبار بیع کرده ، قصدش این بوده که تملیک حاصل بشود مجانا، این قصد غیر از اعتبار است، ظاهر، مگر این که بگوییم طرف صحبت کرده معنای کلامش را نمی داند چیست، و الا وقتی گفت بعثتک .

و لذا عرض کردیم یکی از احتمالات ما در آنجا بیع فاسد باشد آثار بیع فاسد برش بار بشود. این ها آثار قانونی دارد ها لفظ نیست که من می گویم ، هبه ی صحیح باشد، دو هبه ی فاسد باشد، سه بیع فاسد باشد، چهار بیع صحیح باشد. لکن چون گفت بلا ثمن به قیمت بازار برمی گردند نه به ثمن ، بعثتک بلا ثمن یعنی چیزی معین نمی کند ببینید بلا ثمن، ثمن آن چیزی است که طرفین معین می کنند، بعثتک لکن بلا ثمن، چیزی معین نمی کنیم، پس برگردیم به قیمت سوقی، یعنی به اصطلاح همین آقایان حوزوی ما به بدل حقیقی ، چون بدل جعلی ندارد بلا ثمن گفت .

و عرض کردیم این ها تماما مبنی است بر این که لفظ را حتی المقدور بر معنای، و معنای پنجم هم هیچ چیز نباشد نه بیع باشد نه به هبه اصلا عقد نباشد، این پنج تا احتمال که ما در بعثتک بلا ثمن مجموعا نقل کردیم. بیع صحیح داریم .

یکی از حضار: بیع سکنی الدار تصریح شده بیع خدمة المدبر مثلا اینها را چه می کنید ؟ بیع منافع .

آیت الله مددی: خوب استعمال شده، استعمال نقل، بیع به معنای نقل. آن ها به معنای نقل، استعمال می شود.

یکی از حضار: مرحوم آقای خوئی یک عبارتی دارند می فرمایند اگر بگوییم بعتک منافع الدار یا سکنی الدار اما قصدش اجاره باشد اجاره منعقد می شود.

آیت الله مددی: بله آن عبارت را آن آقای حاج شیخ هم نقل فرمودند از ایشان. البته این مطلب دیگری است آن بحث دیگری است که مثلاً قصد انتقال است نقل است، چون عرض کردم بیع نقل عین است، اجاره نقل منافع است، عاریه نقل انتفاع است و ودیعه هم اصلاً نقلی نیست، اجازه‌ی درنگه داشتن است امانت است انتفاع، این هست احتمالش. یعنی بعبارة آخری بعت را به معنای نقلت به کار برده یا ملک‌تک به کار برده است. این غیر از اینکه قصد واقعی اش چه بوده، آن بحث دیگری است. ایشان می خواهد بگوید لفظ بعت اشکال ندارد، بعتک منافع هذا الدار، البته آن را هم ما اشکال کردیم گفتیم قبول نمی شود.

اصولاً در لغت در لغت عرب بیع در تملیک و تملک عین است اگر بخواهد به منافع بیاید در لغت عرب دقت کنید آن که در لغت عرب بود در به ازاء منفعت که اسمش اجره است از او اشتقاق می کردند خوب دقت کنید.

یکی از حضار: در روایتی نداریم بیع سکنی الدار

آیت الله مددی: عرض کردم آن استعمال شده مجازاً. این مثل اینکه شرط الله قبل شرطکم، بر حکم الهی تعبیر شرط شده است. قضیه‌ی بریر که اعتقها و جعل ولائها لفلان فقال رسول الله شرط الله قبل شرطه، آن شرط الله یعنی حکم الله خوب معلوم است که حکم الله که شرط نیست. علی ای حال استعمال

یکی از حضار: آقا تعبیر بیع را فرمودید رفع سلطنت به معنای عرفی نه تملیک و تملک، نقل ملک نیست، نقل عین نیست.

آیت الله مددی: من عرض کردم انشاء است، ما عرض کردیم انشاء تملیک عین در مقابل تملک ثمن نه بعوضه، در حقیقت انشاءش دو چیز است تملیک و تملک، نه تملیک بعوضه، مرحوم شیخ دارد که انشاء تملیک العین بعوضه مشهور هم همینطور نوشتند. عده‌ای هم خوب همان تفسیر مصباح لغتی معنای لغوی آن مبادله مال، ما گفتیم ظاهراً در بعت دو کار می کند هم تملیک می کند در قبول هم دو کار می کند هم تملیک می کند هم تملک فقط فرقی این است که در بیع اساساً تملیک است و تبعاً تملک است. در قبول اساساً تملک است تبعاً تملیک است. عکس هم دیگر است.

وقتی می گوید فروختم یعنی تملیک کردم در مقابل اینکه تملک کنم صد تومان شما را، آن هم وقتی می گوید بعت یعنی این تملک کتاب را قبول کردم در ازاء تملیک صد تومان پس هر دو تملیک و تملک هستند و به معاوضه هم هست لکن یکی که اساساً یعنی فارق بین

.....
بایع و مشتری در حقیقت به این نکته است آن که اساساً تملیک می‌کند بایع است آن که اساساً تملک می‌کند مشتری است لکن هر کدام غیر از اساس فرع هم دارد. اساساً تملیک می‌کند و به تبعش لازمش تملک می‌کند این بایع است. اساساً تملک می‌کند و به تبعش تملیک می‌کند مشتری است. دقت کنید.

آن وقت دقت کنید در لغت عرب آن چه که در مقابل منفعل است آن را اصطلاحاً لفظ اجرت به او می‌گویند مثلاً شما کار می‌کنید یک پولی به شما می‌دهند این اجرت، آن وقت در باب اجاره چون نقل منافع است از همین ماده‌ی اجرت اشتقاق کردند، دقت کردید چه شد، چون در باب اجاره نقل منافع است از همین کلمه‌ی اجرت اشتقاق شد، گفت آجرتک الدار، نکته‌ی فنی روشن شد؟ از همان ماده‌ی اشتقاق انجام دادند بعث نگفتند این که ایشان فرموده بعثک انصافاً مشکل است، قبولش بسیار مشکل است.

لکن علی کل حال من این مطلب را چند بار نقل کردم حالا به چیز پیش آمد علی کل حال این مطلبی را که ایشان فرمودند که به اصطلاح به عبارت دیگر این ملازم باشد با آن العقود تابعة للقصد نه بعید می‌دانم آقای خوئی آن جا را هم بعید می‌دانم حالا تصادفاً این بحث هست من بحث نائینی را دیدم اما بحث آقای خوئی را ندیدم الان در ذهنم حضور ذهن ندارم.

علی ای حال تا آنجایی که می‌دانم قاعدتاً باطل می‌دانند بعثک بلا ثمن را باطل می‌دانند، نه بیع باطل که آثار بیع باطل، دقت کنید در معاملات چون عرض کردم یک وجود اعتباری است یک وجود ایقاعی است این لحاظ آثار بگویم هبه‌ی فاسد یک آثار بگویم بیع فاسد یک آثار، هبه‌ی صحیح یک آثار بیع صحیح یک آثار دقت کردید؟ هیچ کدام نیست آثار خاص خودش. این اینطور نیست که من الان عرض می‌کنم این مجرد ابداء احتمالات باشد، اینها آثار قانونی دارند دنبالش آثار قانونی است. اینکه در این مسائل باید کاملاً فکر بشود به لحاظ آثار قانونی است.

پنج احتمال نقل کردیم عرض کردیم احتمال پنجم به ذهن این حقیر همان احتمال پنجم است که هیچ کدام نیست نه بیع است نه هبه است نه صحیح است و نه فاسد هیچ کدامش نیست اصولاً یک انشائی است که باطل است ایقاعی را کرده که باطل است و اثر ندارد. به هر حال ایشان بعد متعرض، بعد می‌فرماید فاللفظ لا یكون سبباً لإیجاده که مشهور سبب گفتیم، و لا آلة ردأ بر نائینی، فلا یكون محتاجاً إلیه أصلاً، خیلی بعید است. کیف فان الأمر الاعتباري لا واقع له ما عدا اعتبار المعبر فی أفق النفس درست است این مطلب ایشان لکن این لا اثر له و لا واقع له با لفظ واقعیت پیدا می‌کند نه با اعتبار شما، من تعجب می‌کنم از ایشان اگر شما، البته این تعبیر اعتبار ادبی و قانونی ایشان ندارد در اینجا این را من اضافه کردم، ایشان ندارند، شما هر اعتباری را در نظر بگیرید قاعدتاً آن اعتبار باید به اصطلاح محقق بشود تحقق آن اعتبار تا نشود اصلاً آن امر اعتباری، به عبارت دیگر آن اصلاً نیست چون مفروض این است که نیس خوب دقت کنید.

همان مثالی که دائما عرض می‌کنم این مثل موج ساکن است، ما موج ساکن نداریم، موج خود حرکت آب است.

یکی از حضار: می‌گویند همین که اراده کرده کافی است.

آیت الله مددی: چرا؟ چه اثری بار می‌شود.

یکی از حضار: استاد خودتان مثال زدید جلسه‌ی قبل که یک اعتباری بدون این که بیان بشود همان گوسفند و علف دادن بیان هم نکرد،

اعتبار کرد، اثر هم دارد یعنی یک نوع اعتباراتی هست که نیاز به بیان ندارد چون یک نفره است آنهایی که دو نفره است آنها هم وجودشان

ذهنی است ولی دو نفر باید تفاهم کنند بدون ابراز نمی‌شود.

آیت الله مددی: ببینید این از آن که من عرض کردم از قبیل انما الاعمال بالنیات است این ربطی به آن ندارد.

یکی از حضار: اعتبار کرده دیگر استاد.

آیت الله مددی: نه ببینید فعل بنفسه کافی نیست، وجه فعل که در نظر است، چون فعل انجام داد، گوسفند را برد در خانه‌اش نگه

داشت، این انما الاعمال بالنیات که از رسول الله نقل شده این حدیث اول بخاری هم همین است. انما الاعمال بالنیات یعنی فعل بنفسه

کاشفیت ندارد یعنی فعل بنفسه معیار نمی‌شود در آن جا در ذیل آن روایت دارد که فمن کانت هجرته الی الله، انما الاعمال بالنیات بعد

می‌فرمایند من کانت هجرته الی الله، کسی که از مناطق مشرکین می‌آید به دارالاسلام دارالایمان می‌آید به مدینه فیهجرته الی ما، ومن کانت

هجرته لدنیا یصیبهما امرأه، اما اگر آمد پول گیرش بیاید ببینید فعل اصلا آن روایت مبارکه این طور است. این فعل شما که شما آمدید در

حوزه‌ی قم این کافی نیست به چه قصدی آمدید این بحث دیگری است این ربطی به بحث اعتبارات ندارد.

یکی از حضار: آن گوسفند اعتبار نیست، من این را می‌دهم بعدا می‌گیرم از شما

آیت الله مددی: نه آن بحث که می‌گوید شما این فعل را انجام دادیم این فعل را شما انجام دادید گوسفند را بردید در خانه و نگه داشتید.

آن خودش بنفسه کافی نیست. شما در حینی که این را بردید چه نیتی کردید چه قصدی داشتید این ربطی به عقود ندارد.

یکی از حضار: این اعتبار است استاد این نیت و قصد اعتبار است.

آیت الله مددی: اعتبار نیست نه.

یکی از حضار: اعتباری است که خودم برای خودم اعتبار می‌کنم.

آیت الله مددی: این دیگر خودش کافی است این ابراز نمی‌خواهد می‌گوید آقا من، فعل، این فعلی که آمد، لذا این جا حسابش با

خداست اینجا حساب با آن طرف، دروغ گفت آن وقت باید جزایش را بدهد، ببینید اینجا اصلا نکته‌ی نظر امر اعتباری نیست فعلی از او

صادر شده وجه فعل روشن نیست. اگر به خاطر رفاقت انجام داده خوب این دیگر مطالبه‌ی پول نمی‌تواند بکند فعل واقع شده مثل همین روایت مبارکه که الان برای شما خواندیم دیگر حالا، شما آمدید به حوزه قصد شما هم به آمدن به حوزه چه بود برای پول بود برای دنیا بود برای علم بود، قصد، اینکه انما الاعمال بالنیات که این حدیث اول بخاری آمده این ذیلش هم همین مثال را داده عینا همین مثال را آنجا آمده است.

یکی از حضار: استاد یک قانون گذار در مساله‌ی ابراء نمی‌تواند بگوید تو اگر ابراء کردی دیگر

آیت الله مددی: آنجا آن هم تابع قانون است، یعنی می‌خواهد بگوید شما اگر ابراء هم کردی ولو به هیچ نحوی ابراز نکردی ولو به نحو فعل آن کافی است بله، مثلاً در رجعت اگر شما رجوعت به مطلقه، در ایام عده رجوع کردید اگر بگوید نه همین که نیت کردید آن تابع کیفیت اعتبار آن است، اگر بگوید نه اگر رجوع کردید یک مبرز می‌خواهد این تابع اعتبار آن است.

یکی از حضار: پس اعتبار بدون ابراز امکان پذیر است محال نیست.

آیت الله مددی: نه آن قصد این است آن ترتیب قانونی است یعنی آثار قانونی مختلف است، مثلاً در بعضی از چیزها حالا در بحث دوم ان شاء الله عرض می‌کنیم بعضی‌ها دارند از اهل سنت که بعضی از کارها این روایت معروفی است چه شما جدی باشید چه در مقام شوخی باشید این واقع می‌شود حتی اگر در مقام شوخی گفتید کتابم را فروختم واقع می‌شود، حالا بیع نه طلاق است و عتق است و یمین، قسم بخورد یا صدقه به تعبیر بعضی‌شان، می‌خوانیم حالا متنش را می‌خوانیم از روایتش. این یک بحث دیگری است این ربطی به او ندارد. بحث کلی ما این است که امر اعتباری وجود چون ندارد چه وقت وجود پیدا می‌کند؟ چون زاویه‌ای است باید از همان زاویه‌ی خاص وجود پیدا بکند.

یکی از حضار: اگر قضیه‌ی حقیقه شما اثبات می‌کنید شما بعضی وقت‌ها خودتان پیدا کردن قضیه‌ی حقیقه که کل اعتبارات اینگونه هست را در اصول رد می‌کنید می‌گویید باید موارد مختلف است ولی این جا

آیت الله مددی: آن جا حقیقه به معنای این که آقایان نه آنجا مراد ما این بود آقایان می‌آیند می‌گویند صیغه‌ی افعال برای وجوب به نقل، گفتیم این قضیه‌ی حقیقه نیست.

یکی از حضار: شما در این مقام نیستید می‌خواهید بگویید اعتبار تعریفش این است در همه جا چه شخصی باشد چه، حتماً ایقاع...

آیت الله مددی: ترتیب آثار را مقنن می‌تواند عوض بکند، مشکل ندارد روی اعتبار نفس

یکی از حضار: خوب دیگر اعتبار هم مختلف است

آیت الله مددی: نه می تواند روی اعتبار آثار بار کند اما انشاء نیست یعنی بحث ما این است. آن اثر قانونی برش بار می کند، مثلاً حسد اگر پیدا کردیم یا حتی مثلاً آن که روایت دارد که الخبیث یاتیه الخبیث همین حدیث رفع دیگر این سه تایی که در ذیل حدیث رفع نه تایی آمده والوسوسة فی التفکر فی الخلق یا مثلاً حسد این سه تا در کتب اهل سنت جدا جدا آمده یکی اش هم از ابوهریره است به نظرم اینها در اهل سنت آمده و لذا این شبهه قوی می شود که این نه تا که در روایت اهل بیت آمده این نه را از باب جمع در روایت است نه روایت واحده آن سه تا.

مثلاً الحسد ما لم ینطق بشقة او یمعمل بید، البته در روایت ما در روایت رفع این طور نیست اما در روایت اهل سنت هست یعنی این برداشته می شود یعنی بعبارة اخرى بعضی از امور ممکن است در همان حالت یعنی نیت به اصطلاح لذا عرض کردیم حالا شاید در ذهنتان باشد مرحوم شیخ بحث تجری را که مطرح کرد رفت در باب روایاتی که انسان به نیتش جزا داده می شود. عرض کردیم بحث تجری یک بحث اصولی است بحث حجیت است اصلاً ربطی به آن بحث ندارد آن بحث این است که اگر حجیت قائم شد شما مخالفت حجت کردید و آن حجت مطابق واقع نبود این را می گویند جری این بحث اصولی اش این است. تجری در اصول این است. اما اینکه شما نیت گناه کردید گناه نکردید آن بحث تجری نیست، آن یک معنای دیگر تجری است، شیخ در بحث تجری رفت روی آن روایات روی روایاتی که انسان بهم بالمعصية، قصد معصیت می کند انجام نمی دهد این هم یک سنخ تجری است اما تجری اصولی نیست. این تجری در اصول روشن شد؟

تجری در اصول حجت بر کاری قائم بشود شما مخالفت حجت بکنید بعد معلوم بشود حجت درست نبوده است. حجت قائم شد که این آب شراب است شما نستجیر بالله به عنوان شراب خوردید بعد معلوم شد آب است شراب نیست. بینة آمد، بحث اصولی این است. اما آن بحث دیگری است. بحث اصولی این است که قیام حجت کافی است در انقلابش یا نه، خوب کافی نیست قبح عملی هم باید در نظر گرفت برای قبح فاعلی خوب است آن وقت باید رفت دنبال ادله ای که عنوان قبح فاعلی دارد. بحث، این را دقت می کنید شما. این خلط بین اباحت نشود.

ممکن است مقنن بیاید در بعضی از آثار مثلاً در باب حسد شما حسد بردید، الحسد یا کل الحسنات کما تا کل النار الحطب اما این حسد ببینید ما لم ینطق بشقة او یمعمل بید در این روایت حدیث رفع ما لم ینطق بشقة ما لم یتکلم بشقة آمده یمعمل بید هم آمده در کتب اهل سنت مستقلاً یمعمل بید هم آمده این به خاطر آثار خاصی است که شارع می گوید که این حسدی که یا کل الحسنات این باید ابراز بکنید

خارجا یا حرف بزنید علیه آن طرف یا عملی علیهش انجام بدهید، اما اگر در قلبت بود چون پیدا می شود در قلب آدم این را شارع رویش اثر بار نمی کند.

یکی از حضار: ابراء یک عمل اختیاری و ارادی حاج آقا، حسد که یک حس عاطفه است حالا

آیت الله مددی: خوب همین را می خواهد بگوید. این نه این تاثیر می خواهم بگویم که این بیان مطلب است می خواهد بگوید آن حسدی که حالت باطنی است که خلق انسانی است که جزو صفات نفسانی است.

یکی از حضار: ابراء که یک عمل ارادی است

آیت الله مددی: می دانم اما اگر عمل نکند شارع رویش حساب نمی کند، این در خاص است این در

پس بنابراین الی آخر این مطلبی که ایشان در اینجا فرمودند خوب دقت کنید تا ابراز نشود آن اثر بار نمی شود و تا اثر نباشد وجود ندارد. در واقع خودش وجود ندارد.

یکی از حضار: آقا یک خلطی بین اصل و اعتبار نشده تا اعتبار، اعتبار، آن که باید ابراز بشود به نفس زمانی که ابراز بشود یعنی قبل از این صرفا نیت همان قصد است قصد اعتباری است.

آیت الله مددی: عرض کردیم ما در بحث مکاسب چون مرحوم شیخ امر سوم را قصد قرار داد برای قصد ده مرتبه فرض کردیم این خلطی پیش آمده چرا بین قصد و اراده و رضا و طیب نفس و چرا یک مشکلاتی پیدا شده.

اعتبار، اعتبار عرض کردم نکته ای اعتبار اگر مرحوم استاد ببینید این نکته را،

یکی از حضار: ارتکاز ما موافق با حرف آقای خوئی است یعنی آن چیزی که ما خودمان داریم با خودمان می یابیم اینکه ما آن جعل نفس جعل شیء بشیء داریم اعتبار می دهیم دیگر کار به این نداریم که بیان بشود یا نشود.

آیت الله مددی: چه اثری از این دارید شما؟

یکی از حضار: درست است که اثر ندارد یا اثر

آیت الله مددی: خوب اثر ندارد نیست، چون نکته اش این است اثر نداشته باشد نیست، می گویم این نکته را توجه نکردند اصلا اگر اثر نداشته باشد پس نیست. او نیست دیگر.

یکی از حضار: آخر من می دانم هست یعنی این را می دانم من در ذهن

آیت الله مددی: ذهنتان درست کرده هیچ چیزی نیست، آب است، آب تکان نخورده، موج نیست، موج ساکن نیست.

یکی از حضار: در ادامه اش عبارت خود آقای خوئی هم دارد تا مورد صدق نمی کند

آیت الله مددی: می گوید آثار، خود ایشان هم می گوید آثار مترتب نمی شود خوب اگر آثار مترتب نشد پس نیست. ایشان می گوید مادام لفظ نیامد آثار نیست، خوب اگر آثار نیست نیست دیگر، چون مفروض این است که نیست آخر این فرض را مثل این که اول آقایان خیال می کنند تا در افق نفس آمد شد، تا در افق نفس که آمد که نشد، مفروض هم که نیست اثرش هم به لفظ است پس این چه نکته ای دارد شما می گوید اعتبارات.

یکی از حضار: اعتبارات دو نوع است دیگر یک نوع این جور است که

آیت الله مددی: عرض کردم اعتبارات یعنی آن چه که شما قصد می کنید از دو نوع هم بیشتر است نه اینکه لکن در قوانینی آثاری که برش بار می شود گاهی به قصد گاهی به نیت بار می شود گاهی نه به نیت و اینها بار نمی شود. تصادفاً خود آقای خوئی هم دارند که تا مادام ابراز نکند نیست. آثار بار نمی شود.

یکی از حضار: آثار بار نمی شود نه اینکه خودش نیست.

آیت الله مددی: آن، خیال کرده شما یک چیزی در ذهنتان فرض کردید به عبارت دیگر شما تصور کردید اصلاً تصدیقی، چیزی نیست.

یکی از حضار: فرض و تصور

آیت الله مددی: فرض و تصور است و لذا ما عرض کردیم مثلاً در کفایه در بحث اجزا دارد که امر ظاهری مجزی است و، می گوید اول مقام ثبوت را بحث می کنیم بعد مقام اثبات، مقام ثبوت مثلاً چهار تا احتمال دارد، عرض کردیم در امور اعتباری مقام ثبوت هزار تا احتمال وجود دارد نه چهار تا، چون مقام ثبوتش فرض است مقامی ندارد ثبوتی ندارد و لذا ما همیشه در این بحث ها کمتر شده همیشه عرض کردیم امور اعتباری ثبوت و اثباتشان یکی است دو تا نیستند آن که در افق ذهن، هست می دانم اما خیال است فرض است. آب هست نمی گویم، موج نیست این دو تا را با هم دیگر خلط کردند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.